

# گفت‌وگو با آیت‌الله العظمی گرامی (دامت برکاته)

## (در جست‌وجوی چیستی و حقیقت عرفان و حیانی)

### جلسه اول

حجت‌الاسلام رودگر: خدای را شاکریم که توفیق حضور در محضر انور جنابعالی را بهره ما ساخت و از حضرتعالی نیز متشکریم که اجازه دادید پرسش‌هایی در محضر جنابعالی در خصوص عرفان و سلوک و سالکان از منابع و حیانی داشته باشیم و در خصوص اهمیت راه و روش اصطیاد و استنباط عرفان و حیانی یا اهل‌بیتی از منابع عرفانی و نصوص دینی استفاده‌های لازم و کافی را از محضر جنابعالی ببریم. جنابعالی به لحاظ نظری و علمی - تحقیقاتی و به لحاظ عملی و سلوکی مقاماتی در عرصه عرفان داشته‌اید که جزو مشهورات اند؛ همچنین جدای از بحث‌های فقهی و اجتهادی، در خصوص علوم قرآنی، تفسیر و مباحث فلسفی صاحب‌نظرید؛ بنابراین برای ما مغتنم است که از محضر جنابعالی سؤالاتی داشته باشیم و ان‌شاءالله پاسخ‌هایی را بشنویم و یاد بگیریم که در ساحت مباحث عرفانی هم ما و هم دیگران استفاده کنند.

فارق از مباحث عرفان متعارف و مصطلح که در قرون مختلف شکل گرفته است و دارای نقاط قوت و ضعف، نقص و کمال، کاستی و آراستگی‌هایی است و همچنین مخالفان و موافقان و منتقدانی دارد، معتقدیم کتاب و سنت حاوی و حامل معارف عمیق عرفانی هم از جهت علمی و نظری و هم از جهت عملی و سلوکی است و اینکه

می‌دانیم آیات قرآن دارای ظاهر و باطنی هستند و بنا بر احادیث حضرات معصومین علیهم‌السلام دارای عبارات، اشارت، لطایف و حقایقی هستند. بنابراین سؤال اول این است که چگونه می‌توانیم از آیات، احادیث و ادعیه، عرفان اهل بیته و وحیانی را اصطیاد و استنباط کنیم؟ اولاً آیا کتاب و سنت حاوی این معارف هستند و اگر پاسخ مثبت است، روش ما چگونه باید باشد؟ آیا می‌توانیم از همین روش فقاهتی و اجتهادی استفاده کنیم و با این متون مواجهه استنباطی و فقاهتی داشته باشیم یا اینکه روش‌ها و سازوکارهای دیگری نیز لازم است؟

### اهل بیت و عرفان

آیت‌الله گرامی: اول اینکه مبانی فکری این مسئله نیاز به مطالعاتی در خصوص مقام اسما و صفات و مراحل الوهیت و بعد از آن شأن و شئون اهل بیت دارد. آیات قرآن و روایات اهل بیت و حتی ادعیه و زیارات سرشار از این گونه مسائل‌اند؛ برای نمونه یکی از ادعیه ماه رجب را ذکر می‌کنم که می‌فرماید: «اللهم انی اسئلك بالمعانی جمیع ما یدعوک به ولایة أمرک: خدایا تو را می‌خوانم به معانی دعاهایی که والیان تو با آن دعا با تو سخن می‌گویند»؛ یعنی خدایا تو را می‌خوانم به حق آن معانی و به وسیله آن معانی و حقایق «اسئلك بالمعانی جمیع ما یدعوک به ولایة أمرک»، به معانی همه دعاها. آیا می‌توانیم این مفهوم را درک کنیم؟ مهم‌ترین دعاها دعایی است که والیان امور انجام می‌دهند. والیان امور به دلیل ولایتشان بر همه عالم سلطه دارند. «بالمعانی» می‌گوید و نمی‌فرماید «بالمفاهیم». البته مفاهیم نیز دخالت دارند، اما معانی فوق مفاهیم‌اند. مفاهیم تعبیراتی است که در عرف معمول هم به کار می‌روند؛ اما معانی مقاصد عنایت معنا هستند. «ولایة أمر» چه کسانی‌اند که در آن معانی واردند؟ هر کسی در آن معانی وارد نیست. ولایة أمر کسانی‌اند که مقاصد را می‌فهمند و هر کسی آن مقاصد را نمی‌فهمد. چه خصوصیتی در



والیان امور وجود دارد که دیگران ندارند و نمی‌توانند درک کنند؟ اولین خصوصیت این است که «المأمونون علی سرگ»؛ یعنی امین به سرّ خداوندند. سرّ خداوند چیست؟ این دعا در عین اینکه مطالب عالیّه دارد، ما را به جایی می‌برد که باعث وحشت ما می‌شود. خداوند «سرّی» دارد که آنها به آن «امین» اند و آن سرّ را حفظ می‌کنند؛ بنابراین منظور بیان مقام اهل بیت عترت و طهارت است که اگر نتوانیم به درستی مقام اهل بیت را درک کنیم، به ذهنمان می‌آید که شریکی برای خداوند قرار داده‌ایم.

برای توضیح این مطلب، یکی از عبارات دیگر این دعا می‌فرماید: «لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و خلقک: خدایا بین تو و بین آنها فرقی نیست جز اینکه آنها بنده تو اند»؛ یعنی خدایا اگر تو بی‌نهایت هستی آنها هم بی‌نهایت اند؛ یعنی هم خداوند لایتناهی است و هم اهل بیت .... ما در روایات اسناد را در نظر می‌گیریم؛ اما جز آن معانی را هم در نظر می‌گیریم. گاهی با معنا می‌فهمیم که سند، سند خوبی است و گاهی با معنا حال راوی را هم کشف می‌کنیم و می‌فهمیم این راوی هم اهل سرّ بوده و مطلب می‌فهمیده است. چقدر زیبا و در عین حال مظلومانه است که مولا علی علیه السلام «أخذ بید کمیل»؛ حضرت کمیل را به جایی بردند که کسی نباشد؛ «فتنفس ...»؛ حضرت آهی کشیدند و برای جناب کمیل به عنوان اولین مطلب فرمودند ظرفیت داشته باشید. «ان هذه القلوب اوعیة وخیرها اوعاها» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷). این دل‌ها ظرف است. بهترین ظرف این است که وسیع‌تر باشد. معلوم می‌شود که حضرت می‌خواستند مطلب مهم و سرگونه ای را به جناب کمیل بفرمایند و از اینجا معلوم می‌شود که جناب کمیل مقام بسیار بالایی داشته است. ما اینجا دیگر برای کشف حال جناب کمیل سراغ کتب رجالی نمی‌رویم. مرحوم آقای خوئی رحمته الله نه تنها این قسمت دعا را رد می‌کند، بلکه راوی نقل‌کننده این دعا را هم تضعیف کرده، می‌گوید معلوم می‌شود که این راوی هم به دردخور نیست؛ چراکه مطلبی را می‌گوید که بوی شرک می‌دهد؛ در حالی که ما می‌فهمیم که اولاً دعا بسیار بلند است و اگر حقیقت را بفهمیم

متهم می‌شویم که برای خدا شریک آورده ایم و هم می‌فهمیم که راوی بسیار شخص مهمی است و هر کسی ظرفیت ندارد که این اسرار را برای او نقل کنند. اهل بیت چنین اسراری را به جناب کمیل گفته‌اند. دیگر ما به دنبال این نیستیم که بدانیم جناب زراره ثقه است یا خیر. به هر حال این سرّ چیست؟ آیا منظور از سرّ رحمت ابدی و دائمی حضرت حق است که شامل همه موجودات حتی شامل ابلیس می‌شود؟ اشکال ابلیس در همان ابلیس بودن به معنای ناامید بودن از حضرت حق است. چند آیه در قرآن واژه «یبلسون» دارد؛ یعنی کسانی که ناامیدند. از برخی کتب استفاده می‌شود که ابلیس نام شیطان معروف نیست و لقب اوست، اسم او «عزازیل» نقل شده است. علی‌ای حال بزرگ‌ترین اشکال ابلیس سجده نکردن نیست؛ اشکال بزرگ او این است که از خداوند مأیوس شده است. طبق برخی روایات ابلیس بعدها به همه انبیا مراجعه کرد که خداوند او را قبول کند، آن پیامبران نیز از خداوند خواستند او را قبول کند؛ اما خداوند شرط کرد که ابتدا بر قبر حضرت آدم علیه السلام سجده کند و ابلیس این را نپذیرفت و گفت وقتی آدم زنده بود، به او سجده نکردم، حال به مرده او سجده کنم و خداوند نیز او را نپذیرفت. این مطلب را در المثنور سیوطی نقل کرده است که یکی از شیاطین زن جنی به نام «افراء» نزد پیامبر می‌آمده و البته دلیل این حضور مطرح نشده است. مدتی او نزد پیامبر نرفت. پیامبر اکرم به جبرئیل فرمودند افراء کجاست؟ جبرئیل فرمود نزد خواهرش رفته است. وقتی بعد از مدتی نزد پیامبر برگشت، پیامبر به او فرمودند کجا بودی و چه دیدی؟ گفت عجایبی دیدم. پیامبر فرمود أعجب عجایب را برای من بازگو کن. عرض کرد من کنار دریا در حال قدم زدن بودم که دیدم در وسط دریا سنگی است که ابلیس روی آن نشسته و دست به جانب آسمان بلند کرده، می‌گوید ای خدا تو که قسمت را تحقق بخشیدی و من را اهل جهنم قرار دادی، تو را به حق پنج تن، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قسم می‌دهم که من را ببخشی و از جهنم نجات بدهی. طبق برخی روایات دعایی که به حق این پنج تن باشد، رد خور ندارد. در دعای معروف



می‌خوانیم که اول دعا و آخر دعا صلوات بفرستید و بعید است از رحمت حق که اول و آخر دعایی مستجاب بشود و میانه آن مستجاب نشود. آیا این سرّ همان سرّ ربوبیت است یا سرّ الوهیت است. اگر سرّ الوهیت است، همانی است که گفتیم صحبت از شرک پیش می‌آید. سرّ الوهیت مربوط به اسما و صفات این است که به غیر از ذات خداوند تبارک و تعالی امامانی داریم که «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادَكَ وَ خَلْقَكَ»؛ اما اگر منظور سرّ ربوبیت است، به این معناست که مقام پرورش رحمتی حضرت حق تعالی نسبت به عالم خلقت به گونه‌ای است که همه حتی شیاطین هم به حق خودشان می‌رسند و در واقعیت نیز همین طور است. شیطان توحید را قبول داشته است. اگر کسی توحید را قبول داشته است، الی الابد در جهنم نمی‌ماند و بالأخره نجات پیدا می‌کند و زمان و چگونگی آن بستگی به صلاحدید حضرت ربوبیت است. حالا این سرّ یا هم سرّ ربوبیت و هم سرّ الوهیت است یا یکی از آنهاست.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعٍ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وُلاةُ أَمْرِكَ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ». استبشار جدای از بشارت است. مستبشرون به امر حضرت حق اند، بشارت می‌گیرند، نه اینکه بشارت بدهند. این چه امری است؟ آیا امری است که مربوط به ربوبیت حضرت حق است؟ «الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلِنُونَ لِعَظَمَتِكَ». اینها قدرت خداوند را توصیف می‌کنند و عظمت و بزرگی خداوند را اعلام می‌کنند؟ چه کسانی بزرگی خداوند را نشان می‌دهند؟ همان ولاة. والیان امور کسانی اند که سرّ خدا را حفظ می‌کنند، امر خدا را بشارت می‌گیرند؛ یعنی خداوند به آنها بشارت داده است. قدرت خداوند را توصیف می‌کنند و عظمت خداوند را اعلام می‌کنند؛ یعنی بدون آنها عظمت خداوند معلوم نیست؛ یعنی خودشان مظهر می‌شوند.

در آیه آخر سوره کهف می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ». توحید به من وحی شده است. توحید را با وحی درست می‌کند. می‌فرماید:

«اسئلك بما نطق فيه من مشيتك»؛ خدايا به وسيله يا به حق مشيت تو كه درباره اينها سخن گفته است. «اسئلك بما نطق فيه من مشيتك». از تو مي خواهيم به حق مشيتي كه درباره آنها گفته اي. مشيت خداوند چه بوده كه درباره آنها فرموده است؟

چند تعبير درباره واليان امور داريم. يكي از آنها كلمه است. «كلمه» مشابه همين «نطق» است؛ يعنى اگر اهل بيت نبودند، وجود حضرت حق هيچ گاه معلوم نمى شد. يكي ديگر «نورانيت» است. اگر اهل بيت نبودند، نورانيت هم معلوم نمى شد. البته «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است؛ اما «مَثَلُ نُورِهِ كَمِثْقَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ». اين مسئله فقط با مثال بيان مى شود و قابل تبين نيست. اين مثالي كه مى توانيم بفهميم، اهل بيت است و اگر بخواهيم به مقام الوهيت يا ربوبيت تا حدودى اطلاع پيدا كنيم، بايد به وسيله اهل بيت باشد و بدون آنها هيچ معلوم نخواهد شد. درباره عيسى مسيح نيز كلمه آمده است و در همين دعا راجع به ولادة امر كلمات آمده است.

### اهل بيت، معادن كلمات

حجت الاسلام رودگر: فرموده اند كلمات تامه الهى اند: «نحن الكلمات التامات» (مجلسي، بحار الانوار، ج ۵، ص ۹).

آيت الله گرامي: بله درست است. «فجعلتهم معادن لكلماتك». اهل بيت و واليان امور را معدن همه كلمات خودت قرار داده اي. اين عجيب است. كلمات يعنى كلمه و كلمه وجوداتي هستند كه ميبين اند و اهل بيت معدن وجوداتي هستند كه «كلمات مبينه» اند. عيسى كلمه حضرت حق است و هرچه مى خواهيد از حضرت عيسى بگيريد، معدن آن مى شود پيامبر خاتم الانبياء.

حجت الاسلام رودگر: اين مطلب با «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» ارتباط دارد؟ آيت الله گرامي: بعيد نيست. چرا سوره ياسين قلب قرآن است؟ مرحوم علامه



طباطبایی می‌فرمایند چون در آن از «ملکوت» صحبت شده است. تنها از ملکوت صحبت شده و بیان ملکوت نیامده است. این فرمایش ایشان را نمی‌توانیم بپذیریم؛ چراکه کلمه ملکوت در جاهای دیگر قرآن به خصوص در داستان حضرت ابراهیم آمده است. بنابراین اینکه سوره یاسین قلب قرآن است، دلیل دیگری دارد. به نظر می‌رسد حقیقت قرآن توضیح مقام الوهیت و ربوبیت است و این مطلب در داستان سه نفر طلبه عیسی مسیح تا حدی توضیح داده شده است.

«فجعلتهم معادن» معدن همه کلمات مبینه و روشنگرانه الهی اهل بیت یا ولایه امرند. به راستی چگونه می‌شود تصور کرد که یک وجودی معدن این همه نورانیت باشد و در عین حال با مردم عادی سخن می‌گوید و مردم می‌گویند یا محمد برای ما قصه بگو و این چه ظرفیتی است که این مسائل را تحمل می‌کند؟ چقدر ما بی‌اطلاع ایم و چقدر کم استفاده می‌کنیم که وقتی همین مسائل را برای مردم بیان می‌کنیم در حد فهم خودمان حرف می‌زنیم و نمی‌توانیم مقام اهل بیت را توضیح دهیم. اهل بیت رکن هستند: «وَأَرْكَانًا لِتُوحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ»؛ اهل بیت رکن توحیدند، رکن آیات اند، رکن مقامات اند. در تعبیر مقامات هم دقت کنید که می‌فرماید: «مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ»؛ مقامات توای خدا در هیچ مکانی تعطیل برادر نیست. این به چه معناست؟ مقامات حضرت حق قاعدتاً همان الوهیت و مقام ذات است؛ منتها چون «لَا تَعْطِيلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ»، ربوبیت را هم قاعدتاً در بر می‌گیرد. بنابراین این فقره اشاره به آن روایت معروف دارد که «لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا».

در ادامه دعای رجبیه می‌خوانیم: «يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ»؛ هر کسی که توی خدا را می‌شناسد، به وسیله مقامات می‌شناسد و مقامات الوهیت همین مقاماتی هستند که ولایه یا والیان امورند؛ آن‌گاه می‌فرماید: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ». چون عباد تو اند، مقام عبودیت دارند به اعتبار آن کمال ذاتی می‌فرماید: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا».

این اولیا امور «فَتَقَّهَا وَ رَتَّقُهَا بِيَدِكَ بَدُوَهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ أَعْصَادٌ وَ أَشْهَادٌ وَ مُنَادَةٌ وَ أَدْوَادٌ وَ حَفِظَةٌ وَ رُوَادٌ» اینها بازوی خداوندند. «فِيهِمْ مَلَأَتْ سَمَاءُكَ وَ أَرْضُكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». آسمان و زمین را پر کرده ای از مقامات ایشان و به هر کجا نگاه می کنی، مقام ولایت تجلی می کند.

متأسفانه در زمان ما «مقام ولایت» را خیلی ساده گرفته ایم و به مقام «مدیریت سیاسی» تنزل داده ایم. آن قدر باید بدانیم که مانند کمیلی ظرفیت شناخت امیرالمؤمنین را دارد. تا چه برسد به اینکه ما فهمیده ایم و تأکید هم می کنیم که اینها در ادعیه و زیارات هستند تا چه برسد به آیات کریمه قرآنی و بیان کلمات وجودی که همه مبین مقام ربوبیت اند که تعداد آنها بسیار زیاد است؛ اما فهم ما به جایی نمی رسد. ابن سینا جمله زیبایی دارد که شبیه آن را جناب ملاصدرا در اسفار گفته اند: «و بالجمله فالعالم الربوبي عظيم جداً». ملاصدرا هم درباره مقام اسما و صفات می فرماید: «عجیب جداً». حالا اسما و صفات در جلوه ذات یا در جلوه والیان امور که آنها همان مقام اسما و صفات در مقام جلوه هستند.

«اسم» به دو معنا گفته می شود: «اسم توصیفی» که همان مفاهیم اند و «اسم وجودی» و خارجی که همان مقام والیان است. اینها اسمای خداوندند: «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۴).<sup>۱</sup> اما فهم همین مطالب در آیات کریمه قرآن به حدی مجمل است و بنا بر بازشدن آنها نبوده است؛ چراکه اولاً شخص باید خودش را از هر گفته ای آزاد کند و بعد مطلب را به فطرت عرضه کند تا

۱. علامه طباطبایی (ره) در ذیل این روایت می گوید: انبیا و اوصیا عليهم السلام اسمای خدا خواهند بود؛ چون دلالت بر خدا می کنند و وساطتی هستند بین او و بین خلقتش و چون آن حضرات در عبودیت به پایه ای هستند که جز خدا چیز دیگری ندارند، پس نشان دهنده اسمای خدا و صفات او هم ایشان اند (محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۸، ترجمه موسوی همدانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۴۷۸).

مقداری آن مسائل را متوجه بشود.

محمدجواد رودگر: حدیث نورانیت (از حیث محتوایی — دلالتی) نیز بر این مقامات عالیله دلالت تام دارد.

۱۸۵



گفت‌وگو با آیت‌الله العظمی گرامی (دامت برکاته) در جست‌وجوی پستی و

آیت الله گرامی: نورانیتی هم که شما فرمودید و عرض شد در قرآن کریم بیان شده است، گفته شده است که نور واضح بنفسه است و مُظْهَر دیگران. همین معنا هم شناخت لازم دارد که نور و ظلمت چیستند؟ چون ظلمت هم درجه‌ای از نور است. در سوره انعام می‌خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ». اگر ظلمات هم خلق است، پس مخلوق است و اگر مخلوق است، پس موجود است و اگر موجود است، موجود بدون نورانیت معنا ندارد و موجود با هر درجه‌ای نورانیت دارد. پس ظلمت هم یک درجه نور است و ظلمت که در مقابل نور قرار می‌گیرد، عبارت است از درجاتی که این درجات نیست. آیا این همان درجه نورانیت ولایه است یا امر دیگری است که باید بحث شود.

حجت‌الاسلام رودگر: اگر از همین رهگذر وارد بشویم، معلوم می‌شود که حقایق معارف الهیه فقط و فقط در اختیار اهل بیت عصمت و طهارت است و آنها نیز این را در قالب برخی احادیث به معنای عام و برخی احادیثی که مخاطبان خاصی مانند جناب کمیل و دیگران دارد، به خصوص در دعاها و نیایش‌ها مطرح می‌کرده‌اند. یکی از بحث‌هایی که به آن نیاز داریم، طریقه این استکشاف و منطق و روش آن است؛ برای مثال در فقه بر اساس روش فقاہت و لوازم خاص آن وارد ادله و منابع می‌شویم و استنباط احکام می‌کنیم. آیا اینجا هم باید همان روش فقاہتی را با لوازم خاص خودش به کار بگیریم یا روش‌های خاص دیگری نیز وجود دارد؟

## نقش فقه در عرفان

آیت‌الله گرامی: برخی از مبانی، مبانی بعیده‌اند که به وسیله آنها به این مفاهیم نزدیک می‌شویم؛ ولی ممارست و مداومت بر اینها درجه‌ای از نور به ما می‌دهد و آن قدر استعداد پیدا می‌کنیم که واقعیت نور را به اندازه‌ای که نصیبمان بشود، دریافت کنیم.

حجت‌الاسلام رودگر: یعنی جدای از منطق علمی مصطلح، یک منطق سلوکی و باطنی و معنوی وجود دارد؟

آیت‌الله گرامی: بله اینها تا حدودی جزو معانی بعیده‌اند و بسیاری از مسائل را نمی‌شود دید یا نمی‌شود گفت. انسان اگر قدری متوسل باشد، آرامشی به او داده می‌شود و از ارتباط ولو بسیار کم به مقام نورانیت، به او آرامش داده می‌شود که این آرامش قابل توصیف نیست. کسانی بودند که در طول عمرشان حوادث بسیاری را دیدند، ولی نگرانی به این معنا که خودشان را از دست بدهند، به هیچ وجه در آنها رخ نداده است؛ بلکه خوددار و خودجوش بودند. در میان علمای بزرگ در گذشته بوده‌اند و لابد همیشه هستند که با این توجه همیشه سرحال و روشن‌اند.

حجت‌الاسلام رودگر: حضرت امیر در تفسیر آیه هفتم سوره نور که می‌فرماید: «رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله». در خطبه ۲۱۳ به شمارش فیض الاسلام می‌فرماید: «وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْزَامِ الْفِتْرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بُنُورَ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْئِدَةِ يُذَكِّرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدِلَّةِ فِي الْفُلُواتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَّرُوهُ». اگر معارفی را از این طریق به دست بیاوریم، بخشی مربوط به همین معارف حصولی و متعارف است که اگر ادبیات را ندانیم، نمی‌توانیم وارد استنباط معارف عرفانی بشویم. از سوی دیگر باید حوزه تزکیه و طهارت درونی هم وجود داشته باشد و سنخیت نور با نور باشد که بتواند ارتباط پیدا کند و انوار را دریافت کند. فرض کنیم که این رابطه



برقرار شد و نور را گرفت، کسی که خودش وارد شده، در مقام عین الیقین و حق الیقین برای خودش حجیتی دارد؛ اما اینکه بخواهد مطالب را به ما منتقل کند، نیاز به سنخیت دارد. اینها مطالب صادقی است و وهمانی و شیطانی نیست؛ اما اگر بخواهیم مطالب را به شکل یک علم و دانش در بیاوریم، آیا باز هم نیاز به سنخیت داریم؟ یعنی در سطح دانش نظری و مفهومی هم نیاز به سنخیت است؟

آیت‌الله گرامی: شواهد الربوبیه را حتی در درس های رسمی را هم هر کسی نمی فهمد. کسی که بفهمد و بفهمد که بفهمد، واقعاً لذت می برد و خود این لذت یک درجه از نور است.

حجت‌الاسلام رودگر: پس در بخش نظری هم باید این حالت نورانیت ایجاد بشود تا استنباط و استخراج رخ بدهد؟  
آیت‌الله گرامی: بله.

حجت‌الاسلام رودگر: افرادی نظیر خواجه عبدالله انصاری یا ابوطالب مکی یا دیگران کارهایی انجام داده‌اند. آیا می توان این معارف را از قرآن و روایات استخراج کرد و به آن نظم داد؟ آیا این گونه است که می توانند مطالب را استخراج کنند، اما قابلیت تعلیم ندارد؟

### چالش‌های آموزش و استخراج علم عرفان

آیت‌الله گرامی: بله تعلیم آنها نیازمند این است که با مقدماتی ظرفیت لازم را ایجاد کنند تا بتوانند وارد بشوند. البته این مسئله نیاز به عمل دارد. برخی را موقع نماز شب بیدار می‌کنند، برخی هستند که با ممارست نیاز به زنگ ساعت یا صداکردن برای نماز شب ندارند. در گذشته برخی را موقع نماز شب صدا می‌کردند که درب خانه او را می‌زدند یا بالش زیر سر او را کنار می‌زدند؛ اما گاهی کار به جایی می‌رسد که فرد موقع نماز شب خودش بیدار می‌شود. مرحوم آقا میرزا جواد آقای ملکی تبریزی می‌فرمودند در گذشته‌ها و

امروز افرادی هستند که آنها را برای نماز شب بیدار می‌کنند؛ اما گاهی شخص نیاز به بیدارکردن ندارد. این نماز خواندن یک بعد قضیه است. اما مسائل بالاتری هم هست. گاهی شخص در حال راه رفتن است که ما گمان می‌کنیم، ما را تماشا می‌کند، اما او یک شعر عاشقانه را می‌خواند و آن را به خداوند تقدیم می‌کند. اینها بستگی به روحیه اشخاص است و به هر کسی قابل انتقال نیست و نیاز به ظرفیت دارد.

۱۸۸



## جلسه دوم

حجت الاسلام رودگر: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به دنبال این است که همایشی را در سال ۱۴۰۰ تحت عنوان عرفان اهل بیته برگزار کند. البته منظور از طرح و تبیین عرفان اهل بیته مواجهه سلبی با عرفان اسلامی مصطلح موجود نیست. اما تلاش ما بر این است که عرفانی را که از خود کتاب و سنت و به خصوص از سیره و متن زندگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اصطیاد، استنباط و استخراج کنیم که دارای جنبه های کاربردی و کارکردی نیز است، به دست آوریم و آن را به جامعه اسلامی به ویژه نسل جوان معرفی کنیم. ما به «عرفان اهل بیت» راه نداریم؛ چراکه آنها در اوج قله معرفت به خدا و قرب و جودى به خداوندند و مظهر جلال و جمال الهی به نحو اتم و اکمل و تجلی اعظم و آیت کبرای الهیه اند و حقایقی را درک و دریافت می کنند که به آنها راه نداریم. اما «عرفان اهل بیته» یعنی مجموعه معارفی که ماهیت، معنا و سویه عرفانی دارند، از کتاب و سنت در اختیار ما قرار دارد و هر کسی می تواند در حد و اندازه و وسع وجودی خودش حقایق و معارفی را از آنها درک و دریافت کند. در نتیجه سؤال اول ما این است که ما در آیات قرآن، احادیث و روایات و در ادعیه و نیایش ها که نگاه می کنیم، آیاتی داریم که گاهی به دلالت «تطابقی»، گاهی «تضمنی» و گاهی نیز «التزامی» ناظر به معارف والای عرفانی و سلوکی اند. اولاً می خواستیم بدانیم با عنایت به ظرفیتی که در کتاب و سنت وجود دارد، آیا این امکان وجود دارد که از این ظرفیت استفاده کنیم و اگر پاسخ مثبت است، «چگونه» استفاده کنیم که خدای ناکرده گرفتار خبط و خطا و تفسیر به رأی و تأویلات مضموم نشویم و مواجهه ما با متن کتاب و سنت چگونه باید باشد. حضرتعالی استحضار کامل دارید بسیاری در طول تاریخ به دنبال این مسئله بوده اند؛ اما گرفتار برخی خبط و خطاها شده اند. ما چه کنیم که این گرفتاری ها و اشکالات برای ما پیش نیاید؟

## موضوع عرفان

آیت الله گرامی: اولین مسئله این است که ما «علم عرفان» را بشناسیم که چه علمی است. فرق عرفان با فلسفه روشن است. موضوع فلسفه وجود و هستی عام است و موضوع عرفان وجود ذات باری است. البته در «فلسفه» گاهی ناظر به کل جهان نظر داریم و فلسفه بدل به بحث درباره هستی به طور عام می شود و گاهی در محدوده خاصی قرار می گیریم؛ مانند «فلسفه علم» که چند مسئله را در نظر می گیریم و آن را تعمیم و گسترش می دهیم. پس «عرفان» علمی است که درباره ذات و صفات باری تعالی بحث می کند و درباره اصل هستی نیست. با اینکه ذات باری تعالی اصل همه هستی هاست، اما بحث ما در هستی مربوط به ذات باری و صفات باری است. مطلب دوم اینکه گاهی از نظر ذهنی بحث می کنیم که بحث مفاهیم است. گاهی بحث ما از جنبه وجود خارجی است که همان مطلبی است که به آن «سلوک» یا «عرفان عملی» گفته می شود.

حجت الاسلام رودگر: در جلسه قبل ناظر به مقامات اهل بیت فقراتی از ادعیه ماه رجب را فرمودید. آیا با عنایت به عرفان اهل بیتی دنباله بحث را مطرح نمی فرمایید تا هم به موضوع عرفان که اشاره داشتید و هم به همه جوانب سؤالی که طرح کردیم، پرداخته شود؟

آیت الله گرامی: «اللهم يا ذا المنن السابقة»؛ ای خدایی که منت های فراوان داری. این منت ها و فراوانی و کثرت آنها حقایق خارجیه اند. «اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمَنِّ السَّابِقَةِ وَالْأَلَاءِ الْوَارِعَةِ وَالرُّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ وَالْقُدْرَةِ الْجَامِعَةِ وَالتَّعَمُّجِ الْجَسِيمَةِ وَالْمَوَاهِبِ الْعَظِيمَةِ وَالْأَيَادِي الْجَمِيلَةَ وَالْعَطَايَا الْجَزِيلَةَ». اینها کلیاتی هستند که ما را به «حقایق خارجی» راهنمایی می کنند. در عالم مفاهیم وقتی می خواهند ذات باری را نشان بدهند، دو نوع نشان می دهند: یکی در مقام فعل و یکی در مقام توصیف ذات. چند خط اولی که از دعا قرائت شد، در مقام «تجلی فعل» است، ولو در حد مفاهیم کلی بیان شده باشند. گاهی به صورت صفت جمال و گاهی به صورت صفت جلال است. این چند خط که خوانده شد، به صورت



صفتِ جمال بودند. «يَا مَنْ لَا يُنْعَتُ بِتَمَثِيلٍ وَلَا يُمَثَّلُ بِنَظِيرٍ وَلَا يُغَلَّبُ بِظَهِيرٍ». اینها جنبه جلال‌اند. خدایی که نمی‌شود مثلی برای آن بیان کرد.

در صفات جمال گاهی مفاهیم عام مطرح می‌شود؛ ولی مفاهیم عامی که متعلق آن بیان نشده است؛ مانند اینکه خدایی که رحمت واسعة و... دارد یا می‌فرماید «یا من خلق فرزق»؛ یعنی خدایی که آفرید و رزق هم دارد. مقام فعل با ذکر متعلق است که متعلق هم همان مخلوقات‌اند.

یک بحث مهم در این مسئله آن است که در عرفان آن را از کدام منشأ و آبشخور می‌گیریم. اینکه گفته می‌شود «عرفان و حیانی» یا «عرفان اهل بیته» و... از باب اضافه فعل به فاعل است. در عرفان و حیانی می‌خواهیم بگوییم سخنانی داریم که آنها را از «وحی» گرفته‌ایم. در «عرفان اهل بیته» هم می‌گوییم حرف‌هایی داریم که از «اهل بیت» گرفته‌ایم که هر دو یکی هستند؛ چراکه حرف اهل بیت وحی است. تفاوت این عناوین بسیار روشن است.

عرفان و شناختی که منشأ و حیانی یا اهل بیته ندارند، امنیت خاطر هم ندارند و نمی‌دانیم پای سخن به کجا بند است؛ لذا شخص با تزلزل کار می‌کند. ما در باب ذات باری تعالی مطالبی را که مبدأ و حیانی و اهل بیته دارد، با احتیاط بیان می‌کنیم. پیامبر اکرم در مناجات نیمه شب‌ها می‌فرماید خدایا تو همان طور هستی که خودت می‌گویی و ما بلد نیستیم چه بگوییم. اگر خداوند این اذکار را به ما آموزش نداده بود، ما نمی‌دانستیم که چه باید بگوییم و الآن می‌توانیم مقداری سخن بگوییم، چرا راجع به تسبیح این اندازه حساسیت نشان داده شده است؟ به این دلیل که خداوند سبحان از «تنزیه» صحبت می‌کند. می‌خواهیم بگوییم خدایا من نمی‌فهمم. امام سجاد می‌فرماید: «لولا تسبیح امرک بالتسبیح لنزهتک من تسبیحی»؛ خدایا اگر تو دستور نداده بودی که تو را تسبیح کنم، تو را پاک تر از آن می‌دانستم که تسبیح کنم؛ چراکه تنزیهی که می‌کنم، در حد عقیده خودم

است. چون تو فرموده‌ای که تو را تسبیح کنیم، این کار را انجام می‌دهم؛ چراکه تو از تسبیح ما بالاتر هستی؛ اما راجع به پیامبر و امام معصوم این خیلی عجیب است که امام معصوم هم می‌گوید این دستور توست و من نمی‌دانم چه می‌گویم.

خلاصه اینکه گفتیم موضوع عرفان وجود ذات باری است و ما این وجود را در حد خودمان تصور می‌کنیم و اهمّ مباحث عرفانی همان مباحثی است که از طریق وحی دریافت کرده‌ایم و از مبدأ اهل بیت گرفته‌ایم و تفاوتی ندارند.

حجت الاسلام رودگر: بین وحی و معارف اهل بیتی ما با حقیقت حق تبارک و تعالی و اوصاف و اسمای حسنای الهی غیر از مباحث مفهومی و تصویری یا به تعبیر دیگر حصولی، در عالم خارج هر کدام از این وجودات الهی یا ما سوی الله به یک معنا می‌توانند مظهر و اسمی از اسمای الهی و صفتی از اوصاف الهی باشند و در معارف اهل بیتی یا توحید قرآنی و اهل بیتی مفاهیم برای ما متناظر به خداوند با جلوات و تجلیات جمالی یا جلالی توضیح داده شده است و کثرات را نفی و ما سوی الله را انکار نمی‌کنند که سر از سفسطه و امثال آن درمی‌آورد. این واقعیت‌ها را می‌پذیرند؛ ولی این واقعیات را جلوات و تجلیات حق می‌دانند.

### نمونه‌های عرفان اهل بیتی

آیت الله گرامی: حوزه عرفان مباحث مربوط به وجود ذات باری است و از توصیفات عام به صورت جمال یا جلال یا اضافات خاصه‌اند: «یا مَنْ وَهَبَ لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ وَ لُزْكَرِيَّا يَحْيَىٰ وَ لِمَرْيَمَ عِيسَىٰ» و از این قبیل با ذکر متعلقات خاص، اینکه گفته می‌شود اسمای الهی نامتناهی است، به این دلیل است که مفاهیم بسیار زیادند و خود مفاهیم هم تقریباً لایتناهی است؛ ولی عمده این است که وقتی این مفهوم به متعلق اضافه می‌شود، متعلقات هم لایتناهی اند. خدایی که یحیی را آفرید، سلیمان را آفرید و دیگران را آفرید. اینها اضافاتی



است که می‌شود لایتناهی. به هر حال فهمیدیم که عرفان از چه صحبت می‌کند و فهمیدیم که عرفان و حیانی و عرفان اهل بیته فرقی ندارند؛ اما این عرفان از عرفان‌های دیگر تفاوت دارد؛ چراکه آنها از مبدأ عقل خودشان ترشحات داشته‌اند؛ اما اینجا ما از مبدأ و حیانی و از مبدأ القائنات ذات باری تعالی در مورد خود ذات باری تعالی سخن می‌گوییم. این اجمالی درباره علم عرفان است. ما چون اصل را عرفان و حیانی و اهل بیته می‌دانیم، باید منابعی را که راجع به این مباحث صحبت می‌کنند، پیدا کنیم. ما مفاهیم و معانی بسیار بلندی در این زمینه داریم؛ مانند دعای کمیل که حضرت از درد فراق و از عشق صحبت می‌کنند. فردی خارج از کشور سخنرانی داشت و گفت قرآن یک نقص داشت و مولوی آن نقص را برطرف کرد. نقص قرآن این است که از عذاب و جهنم حرف می‌زد، ولی مولوی از عشق صحبت کرد؛ در حالی که قرآن از عشق صحبت کرده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: ۶۵). مفاهیم این چنینی در قرآن زیاد داریم.

حجت‌الاسلام رودگر: در دعای کمیل می‌خوانیم «و قلبی بحبک متیمماً». در اصول کافی از پیامبر اکرم نقل شده است که «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحْبَبَهَا بِقَلْبِهِ وَبِأَشْرَاهَا بِجَسَدِهِ» (کلینی، اصول کافی، ج ۲، ح ۳).

آیت‌الله گرامی: بله. دعای عرفه امام حسین علیه السلام هم بسیار بلند است. در نقل حدیثی دارد که مانند دو مشک از چشمان اباعبدالله اشک می‌ریخت. این حکایت از شدت عشق دارد که عاشق نمی‌تواند خودش را کنترل کند. این اشک شوق وصول است.

بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت گفتمش این ناله و فریاد چیست؟ گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت مفاهیمی که در دعای کمیل و دعای عرفه و در مناجات شعبانیه و در دعا‌های ماه رجب وجود دارد، بسیار بلندند. در مناجات شعبانیه می‌خوانیم: «إِلَهِي وَ أَلْهَمْنِي وَلَهَا بِذِكْرِكَ إِلِي ذِكْرِكَ وَ هَمَّتِي فِي رَوْحِ نَجَاحِ أَسْمَائِكَ وَ مَحَلِّ قُدْسِكَ». برای اینکه به آن مقام برسیم، نیاز به

ولع و شوق و شوق داریم، «ولعاً لذكرک». باید التماس کنیم که خدایا من عاجزم و تو من را کمک کن: «إِلَهِي وَ أَلْحِقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفاً وَ عَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفاً وَ مِنْكَ خَائِفاً مُرَاقِبا»؛ یعنی اگر می‌خواهید به عرفان برسید و عارف بشوید، از خدا بخواهید همان طور که در بحث مفهومی ما «تقدیر» را آن طور که باید و شاید نمی‌پذیریم؛ ولی ما حقیقت تسلیم را نمی‌فهمیم. در بحث اولی هم اگر بخواهیم به آن عشق برسیم، باید از خود خدا کمک بخواهیم.

در این فراز از مناجات شعبانیه دو چیز در این سلوک و در رسیدن به مفاهیم و حقایق دخالت دارد: یکی خوف و دیگری امید. امید درخواست کمک از خداوند است. چرا هم خوف و هم امید مطرح شده است؟ چرا که وجود خداوند لایتناهی است و وجود و کمال و عظمت لایتناهی باعث می‌شود وقتی به عظمت او نگاه کنیم، دچار خوف شویم و وقتی به کمالات قرب او نگاه می‌کنیم، شوق و امید پیدا می‌کنیم. جمله «وَإِذَا سَأَلْتُكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» (بقره: ۱۸۶) همین معنا را دارد. در دعای عرفه امام حسین هم عبارات بسیار جالبی وجود دارد. در یک قسمت از دعای عرفه شخص نقصان خود و عظمت حضرت حق را می‌بیند و اینجاست که هم شوق و هم امید ایجاد می‌شود. عظمت بما هو شوق‌آفرین است و در مقایسه با نقصان ما خوف ایجاد می‌شود.

اینها قسمتی راجع به اصل عرفان بود و خلاصه این شد که موضوع عرفان «ذات باری تعالی» است و جلواتی که در آنجا می‌شود، از مقام صفات و مانند آن حاشیه همان اصل هستند.

یک جمله از دعای ماه رجب را عرض می‌کنم: «يَا مَنْ سَمَا فِي الْعَزْرِ فَفَاتَ نَوَاطِرَ الْأَبْصَارِ»؛ ای خدایی که در عزت اوج گرفتی و در نتیجه از نظر چشم‌ها بالاتر رفتی؛ یعنی دید افراد جایی را می‌بیند که جایگاه تو بسیار بالاتر است. «وَدَنَا فِي اللَّطْفِ فَجَارَ هَوَاجِسَ الْأَفْكَارِ»؛ در لطف به حدی نزدیک هستی که از افکار باطل کنار زدی. «يَا مَنْ تَوَخَّذَ بِالْمُلْكِ



فَلَا نَدُّ لَهُ فِي مَلَكُوتِ سُلْطَانِهِ؛ ای خدایی که در قدرت حاکمیت خودت تنهایی و هیچ کسی به اوج این قدرت تو نمی‌رسد و در ملکوت سلطانت شبیه و نظیری نداری. ملکوت صیغه مبالغه است و مبالغه در ملک و قدرت و سلطان است. «وَتَفَرَّدَ بِالْأَلَاءِ وَالْكَبْرِيَاءِ»؛ در نعمت‌ها و عظمتت فرد هستی. تکبر در همه افراد مذموم است جز در خداوند. از همه مذموم است، چراکه دروغ است و از خداوند مذموم نیست، چراکه حقیقت است. «وَتَفَرَّدَ بِالْأَلَاءِ وَالْكَبْرِيَاءِ فَلَا ضِدَّ لَهُ فِي جَبُوتِ شَأْنِهِ يَا مَنْ حَارَتْ فِي كِبْرِيَاءِ هَيْبَتِهِ دَقَائِقُ لَطَائِفِ الْأَوْهَامِ»؛ ای که در بزرگی هیبتش ریزه‌کاری‌های دقیق اندیشه‌ها سرگردان گشته است. «وَأَنْحَسَرَتْ ذُؤُنُ إِدْرَاكِ عَظَمَتِهِ خَطَائِفُ أَبْصَارِ الْأَنَامِ» و دیده‌های تیزبینان در مقام ادراک عظمتش وامانده است. «يَا مَنْ عَنَتِ الْوُجُوهُ لَهُيْبَتِهِ وَخَصَّصَتِ الرِّقَابُ لِعَظَمَتِهِ وَوَجَلَّتِ الْقُلُوبُ مِنْ خَيْفَتِهِ». ملاحظه می‌کنید که هم هیبت و هم خوف ذکر شده‌اند. «أَسْأَلُكَ بِهَذِهِ الْمِدْحَةِ الَّتِي لَا تَنْبَغِي إِلَّا لَكَ». این مدحی که انجام دادم، فقط شایسته توست. «وَبِمَا وَآيَتْ بِهِ عَلَي نَفْسِكَ لِذَاعِيكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَبِمَا ضَمِنَتْ الْإِجَابَةَ فِيهِ عَلَي نَفْسِكَ لِلذَّاعِينَ يَا أَسْمَعَ السَّمَاعِينَ وَأَبْصَرَ النَّاطِرِينَ وَأَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمُتَمِينِ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلَي أَهْلِ بَيْتِهِ (...).

خداوند طرف حساب ماست؛ بنابراین باید دعا کنیم که خدایا خودت در جواب نکیر و منکر کمک کن. در برزخ خودت مرا کمک کن، نکیر و منکر را خودت از من دور کن. ظاهر برخی روایات این است که چهار ملک‌اند و دو بشیر و مبشر هم وجود دارند؛ در حالی که همان دو ملک‌اند که عوض می‌شوند. می‌فرماید خدایا در این سؤال و جواب خودت مرا کمک کن. از مشکلات مرگ همان لحظه اول است که بسیار وحشتناک است. آن لحظه‌ای که انسان به عالم برزخ وارد می‌شود، بسیار دشوار است؛ چراکه انسان در یک بیابان وسیع و بی‌نهایت تنهاست و تازه یک طلبکار هم پیدا می‌شود. اینجاست که انسان محتاج به خود خداست. خداوند می‌فرماید بنده‌های من تو را تنها گذاشتند و تو را یاری نکردند و تو گرفتار وحشت هستی. بیا من خودم کمکت می‌کنم.

حجت الاسلام رودگر: یعنی خوف معلول دو چیز است. در مناجات شعبانیه معلول معرفت به حقیقت خداوند است و هرچه معرفت ما بیشتر باشد، جلال و جبروت او بیشتر برای ما جلوه می‌کند و خوف ما بیشتر می‌شود و اینجا هم هرچه به نقص و کاستی‌های خودمان نگاه می‌کنیم، باز هم خوف داریم.

در دعای عرفه امام حسین علیه السلام می‌خوانیم: «وَ إِنْ أَعَدَّ نِعْمَكَ وَ مَنَّكَ وَ كَرَامَتِمْ مَنَحَكَ لَا أُخْصِيهَا» (إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ۱، ص ۳۴۴)؛ من مقام فعل تو را نمی‌توانم درک کنم تا چه رسد به مقام ذات. مقام فعل لایتناهی است: «يَا مُؤَلَّيْ أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ أَنْتَ الَّذِي أَحْسَنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَجْمَلْتَ أَنْتَ الَّذِي أَفْضَلْتَ أَنْتَ الَّذِي مَنَّتَ أَنْتَ الَّذِي أَكْمَلْتَ أَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَ أَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ أَنْتَ الَّذِي أَعْنَيْتَ أَنْتَ الَّذِي أَفْنَيْتَ أَنْتَ الَّذِي آوَيْتَ أَنْتَ الَّذِي كَفَيْتَ أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَ أَنْتَ الَّذِي عَصَمْتَ أَنْتَ الَّذِي سَتَرْتَ أَنْتَ الَّذِي غَفَرْتَ أَنْتَ الَّذِي أَقَلْتَ أَنْتَ الَّذِي مَكَّنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَعَزَّزْتَ أَنْتَ الَّذِي أَعْنَتَ أَنْتَ الَّذِي عَصَدْتَ أَنْتَ الَّذِي أَيَّدْتَ أَنْتَ الَّذِي نَصَرْتَ أَنْتَ الَّذِي شَفَيْتَ أَنْتَ الَّذِي عَافَيْتَ أَنْتَ الَّذِي أَكْرَمْتَ تَبَارَكْتَ رَبَّنَا [رَبِّي] وَ تَعَالَيْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ دَائِمًا وَ لَكَ الشُّكْرُ وَاجِبًا [وَاصِبًا] ثُمَّ أَنَا يَا إِلَهِي الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَاعْفُرْهَا لِي أَنَا الَّذِي أَخْطَأْتُ أَنَا الَّذِي أَعْفَلْتُ أَنَا الَّذِي جَهَلْتُ أَنَا الَّذِي هَمَمْتُ أَنَا الَّذِي سَهَوْتُ أَنَا الَّذِي اعْتَمَدْتُ أَنَا الَّذِي تَعَمَّدْتُ أَنَا الَّذِي وَعَدْتُ أَنَا الَّذِي أَخْلَفْتُ». مقایسه صفت لاتناهی جلال یا جمال با نقصان لایتناهی ممکن در این قسمت خوف‌آفرین است و در عین حال از جهتی شوق‌آفرین است.

امیدواریم ان‌شاءالله به کمالات مد نظر که در مبادی وحی اشاره شده است، تا حدودی بتوانیم استفاده کنیم. اینها قسمتی راجع به اصل عرفان بود و خلاصه این شد که موضوع عرفان ذات باری تعالی است و جلواتی که در آنجا می‌شود، از مقام صفات و مانند آن، حاشیه همان اصل‌اند.

حجت الاسلام رودگر: اکنون بعد از اندکی بحث در عرفان نظری و موضوع آن، سؤال من



در ساحتِ عرفانِ عملی این است که آیا می‌توانیم یک نظام سلوکی همراه ترتبِ مقاماتِ عرفانی را از کتاب و سنت استخراج کنیم یا اینکه آنها عناوینِ مُشیر و راهنما هستند و ما باید مُدل سلوکی را از جای دیگری بگیریم، ولی محتوا را از کتاب و سنت بگیریم؟

### کثرت و وحدت در راه عرفان

آیت الله گرامی: در تشریح پزشکی دو نوع عمل می‌شود. یک نوع این است که با کتاب و کلاس توضیح داده می‌شود که چه باید کرد؛ اما یک راه تشریح است و رسماً یک بدن را به عنوان الگو در برابر دانشجو قرار می‌دهند. در شناخت مراحل عرفانی نیز همین طور عمل می‌شود؛ یعنی گاهی الگوهای انسانی را در برابر دید ما قرار می‌دهند که به آنها برسیم و از بالا شروع می‌کنند که چگونه این الگو رشد پیدا کرده و از بالا به پایین و از وحدت به کثرت می‌آیند. اما گاهی ما از کتاب درجات و مراتب و مقامات عرفانی را به دست می‌آوریم؛ برای مثال از نظر فقهی سؤال می‌کنیم که در رکعت اول نماز سوره قدر را بخوانیم و در رکعت دوم سوره توحید را بخوانیم یا بر عکس؟ ما در رساله توضیح المسائل خودمان نوشته‌ایم اگر دیدید کثرت در وحدت است، اول سوره قدر را بخوانیم؛ چراکه از کثرت می‌خواهید بالا بروید و وحدت رکعت دوم است که سوره توحید است؛ اما اگر می‌خواهید از وحدت به کثرت بیایید و از ذات باری شروع کنید، در رکعت اول سوره توحید و در رکعت دوم سوره قدر را بخوانید و این بستگی به دید شما دارد و اتفاقاً در روایت هر دو مورد بیان شده است. حال در شناسایی مسائل عرفانی هم از راه الگو می‌توانیم به دست بیاوریم تا بتوانیم تصور کنیم انسانی مانند امام حسین علیه السلام در کمتر از ده ساعت این اندازه مصیبت بر ایشان وارد بشود و هر زمانی که به شهادت خودشان نزدیک‌تر می‌شدند، برافروخته‌تر می‌شدند تا زمانی که آن لعین بر سینه حضرت نشستند تا سر مبارک ایشان را جدا کنند، حضرت مانند خطیبی که سخنرانی می‌کند، صحبت می‌کند که تو در جای بلندی نشسته‌ای

و ایشان چطور تحمل می‌کند که او بخواهد صورت حضرت را برگرداند و سر را از قفا ببرد و حضرت در آن حال می‌فرمایند: «الهی رضاً برضائک و تسلیماً لامرک لا معبود سواک». ما از راه الگوها و همچنین از راه مفاهیم و کتاب هم می‌توانیم برسیم و به نظر من راه الگو بهتر است.

حجت الاسلام رودگر: راه کتاب از کثرت به وحدت و الگو از وحدت به کثرت است؟ آیت الله گرامی: بله همین طور است. از وحدت می‌شود کثرت را فهمید. اگر بخواهیم اتم باشد، هر دو روش را به کار می‌گیریم. شاید سرّ این مطلب که در روایات خواندن دو سوره در هر دو رکعت آمده، همین باشد که از هر دو روش می‌توانیم استفاده کنیم و می‌توانیم در دو نماز یکی از دو روش را برای هر نماز به کار بگیریم.

به حسب افراد نیز مختلف می‌شود. برخی کثرتی و برخی وحدتی‌اند و بنا به ظرفیت و روحیه و استعداد و طبایع و مزاج افراد مختلف است. برخی وحدت را در کثرت می‌بینند و می‌گویند برو در جامعه به آن می‌رسی و برخی وحدتی‌اند و کثرت را هم برای وحدت می‌خواهند و از کثرت عبور می‌کنند و بنا به مزاج وحدتی‌اند. و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين.